



مسافر قاپاق کشتی اولیس

آنا ماریا ماتوته
رامین مولایی



ایران یان



قطره

Matute, Ana Maria

ماتوته، آنا ماریا، ۱۹۲۶-م

مسافر قاچاق: ناخدای کشتی اولیس / نوشته آنا ماریا ماتوته؛ ترجمه رامین مولایی؛ تصویرگران فران کارتس، موتسه یلاس. - - تهران: ایران یان - قطره، ۱۳۸۵. ۱۶۸ ص.

ISBN 964-7989-73-3

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: El polizon del Ulises.

۱. داستان‌های آسیانیایی - - قرن ۲۰ م. الف. مولایی، رامین، ۱۳۴۳- مترجم، ب. عنوان.

۶۲/۸۶۳

م ۲ الف / ۶۶۲۲ PQ

۱۳۸۵

به نام او

مسافرخانه قاجاق کشتی اولیس

نویسنده: آنا ماریا ماتوته

تصویرگران: فران کاتس، مونتسه پلاس

برگردان: رامین مولایی

مدیر هنری: نسیم انصافی

نمونه خوان: سهیلا حسینی

لیتوگرافی: طیف نگار

چاپ و صحافی: وطن آرا

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۵

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

نشانی: تهران - خیابان دکتر فاطمی - خیابان ششم - شماره ۹

تلفن: ۸۸۹۵۶۵۳۷ - ۸۸۹۵۲۸۳۵ - ۳ - ۸۸۹۷۳۳۵۱ - ۸۸۹۶۸۹۹۶ - شماره: ۸۸۹۶۸۹۹۶

www.ghatrehpub.com

ghatreh_pub@yahoo.com



درباره‌ی نویسنده



آنا ماریا ماتوته، سال ۱۹۲۵ در شهر بارسلونای اسپانیا به دنیا آمد. او سومین فرزند در میان پنج خواهر و برادر بود. آنا ماریا از کودکی شیفته‌ی تئاتر، موزه و طبیعت بود. او در همان دوران داستان‌هایی می‌نوشت، برایشان تصویرهایی می‌کشید و برای دیگران تعریف می‌کرد. پدرش به او یک تئاتر عروسکی هدیه داده بود. او هم نمایش‌هایی را که خودش ساخته بود، برای اهل خانه روی صحنه‌ی کوچک آن تئاتر عروسکی اجرا می‌کرد.

تابستان‌ها خانواده به مزرعه‌ی مادر بزرگ در دهکده‌ی مانسیا می‌رفتند، و آن‌جا بود که آنا ماریا عشق ورزیدن به جنگل، گل و رودخانه را آموخت.

ده ساله بود که آتش جنگ داخلی در کشورش شعله‌ور شد. این واقعه زندگی‌اش را کاملاً تغییر داد و دنیای کوچک‌اش را از هم پاشید و او را با طعم بدبختی، فقر، رنج، ترس و بی‌رحمی آشنا کرد. آشنایی او با جنگ چنان عمیق بود که تقریباً تمام رمان‌هایی که برای بزرگ‌ترها نوشته است حال و هوای جنگی دارد.

بیست و پنج ساله بود که اولین جایزه‌ی ادبی‌اش را برای رمانی به دست آورد که در هفده سالگی نوشته بود. پس از آن، موفق به دریافت جایزه‌های معتبر بسیاری شد: جایزه‌ی "کافه گیخون - ۱۹۵۲"، "پلانتا - ۱۹۵۴"، "منتقدان - ۱۹۵۸"، "نادال - ۱۹۵۹" و ...

او با انتشار "پایان واقعی زیبای خفته" در سال ۱۹۹۵ نیز "جایزه‌ی ملی ادبیات کودک و نوجوان اسپانیا" را به دست آورد. همین موفقیت‌ها سبب شده است تا آثارش به ۱۴ زبان ترجمه و از وی به عنوان یکی از برجسته‌ترین نویسندگان معاصر دنیای اسپانیایی زبان و جهان نام برده شود. او اینک در ۸۰ سالگی و در بارسلونا، هم‌چنان خستگی ناپذیر به خلق آثارش ادامه می‌دهد.

آنا ماریا برای تنها پسرش، زمانی که بچه بود و نیز برای ما، داستان‌های زیادی نوشته است، که از میان آن‌ها می‌توان به "صدای گمشده"، "پائولینا"، "پایان واقعی زیبای خفته" و نیز کتابی که اکنون در دست دارید، اشاره کرد.

از زبان مترجم



گزارش جلسه‌ی دادگاه:

قاضی: متهم آخرین دفاع خود را به صورت خلاصه بیان کند.
مخلص شما رامین مولایی، چهل و دو ساله، بچه‌ی تهررون،
حرفه: - جسارته! - مترجم ادبیات اسپانیایی، عیالوار و صاحب

یک دختر که البت کنیز شماست، جناب قاضی...!

قاضی: حاشیه نروید آقا و زیاد هم خودمانی نشوید!

- چشم، جناب قاضی،... راستیانش من این کاره نبودم، جناب قاضی! "محیط بد
خانوادگی و اجتماعی"، "اجبار یک نارفق" و "حرص پول" باعث شد تا من به این کار
رو آوردم! روزی که به دنیا اومدم، همه با دیدن کله‌ی گندهام، انگشت به دهن موندند! و
هر کس از راه رسید آینده‌ای را برام پیش‌بینی کرد:

"حتماً مهندس می‌شه"، "ته، دکتر می‌شه"، "پروفیسور می‌شه" (این دیگه خیلی جوک
بود!) و...!

ولی امان از دست این دنیای لاکرکارا!...

قاضی: حاشیه نروید، آقا!

- ای به چشم جناب قاضی! اما عواملی که مرا به این حال و روز انداختن اول: مادرم که
پیش از رفتن به دبستان، خواندن و نوشتن یادم داد و همین زمینه‌ی مناسبی برای
انحرافات بعدی من شد! دوم: عضویت در کتابخانه شماره یک کانون (البته منظور
غلامتون "کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان" در پارک لاله‌ی تهرانه) و شرکت
در کلاس‌های جنبی آن‌جا از همون دوران پیش از دبستان، تقریباً کارم را یک‌سره کرد!

دبستان "الفبا" هم با آن معلم‌های نالایق‌اش و بعد هم گذراندن دوره راهنمایی و نظری
در "دبیرستان البرز" که بد ناصی‌اش، از مدیرش گرفته - دکتر مجتهدی، که مرحوم شدند
و خدا بگم... استغفرالله، خدا بیامرزدشان! - تا دبیران ناشایسته‌اش و نداشتن کم‌ترین
امکانات آموزشی و کمک آموزشی، و حیاط کوچک دبیرستان که همه‌اش اندازه په کف

دست بود و از این نظر شهره‌ی عام و خاص است! به‌عنوان دو تا از بدترین محیط‌های آموزشی مشوق من در به‌دام افتادن در این ورطه‌ی خطرناک بود!... اما آن نارقیق و نامرد را هم که مرا مجبور کرد تا در این راه بیافتم، باید لو بدهم، اسمش "عشق ادیبات" بود!... حرص پول هم که دیگر توضیح نمی‌خواهد! پر درآمد بودن و راحتی این کار هم، بیش‌تر وسوسه‌ام کرد و به این راه کشیده شدم!...

اما قاضی، اعتراف می‌کنم که از تمام کرده‌هایم پشیمونم! و تقاضای عفو دارم!... زیاده‌عرضی نیست، چاکرم...! ببخشید، ارادتمندم، جناب قاضی!

متن حکم:

نظر به موارد اتهامی نامبرده:

- ۱- عضویت در هیئت تحریریه‌ی ماهنامه ادبی و هنری گلستانه
- ۲- همکاری یا روزنامه‌های شرق و همشهری (دوچرخه)، و نیز مجله‌های: پویک، سلام بچه‌ها، دوست و...

۳- ترجمه‌ی کتاب‌های:

- "صدای گمشده"، آنا ماریا ماتوته (مجموعه‌ی چهار داستان)
 - "پایان واقعی زیبای خفته"، آنا ماریا ماتوته
 - "مسافر قاچاق کشتی اولیس"، آنا ماریا ماتوته
 - "راز آواز"، گوستابو رولدان
 - "نقاش و خرگوش‌های سفید"، جانث و لیبیو مارزوت
 - "رافائل آلبرتی: شاعر دریا، مردم و آزادی" (شریک جرم: نازنین میرصادقی)
 - "نامه‌هایی به یک نویسنده جوان"، ماریو بارگاس یوسا
- و با توجه به اعترافات صریح متهم و اظهار ندامت و پشیمانی نامبرده از اعمال خود دادگاه با یک درجه تخفیف وی را به ادامه‌ی ترجمه‌ی ادبیات اسپانیایی محکوم می‌کند... ختم دادرسی.



فهرست

- ۱۵ خانه‌ی سه خواهر
- ۳۳ زندگی خو‌خو در خانه‌ی سه خواهر
- ۴۷ زندگی خو‌خو در اولیس
- ۶۳ شبِ گرگ‌ها
- ۷۳ خو‌خو وحشت می‌کند
- ۸۵ تصمیم‌گیری بزرگ
- ۹۷ مخفیگاه به کار می‌آید
- ۱۰۹ دریا، بی‌عدالتی انسان‌ها و بقیه ماجرا
- ۱۲۱ یادداشت‌های روزانه‌ی عرشه‌ی اولیس
- ۱۳۱ جشن تولد یازده سالگی خو‌خو
- ۱۴۱ روز بزرگی فرا می‌رسد
- ۱۵۳ رودخانه
- ۱۶۵ بیداری

